

خیلواکی



استقلال

www.esteqtaal.net

سه شنبه ۲۷ اپریل ۲۰۲۱

حمید انوری

پلیگون کہ میگوئی...



پلیگون کہ میگوئی، "حزب دیموکراتیک خلق" به یادت می آید، پلیگون کی میگوئی، کودتای نامیمون و خونین ثور به یاد می آید، پلیگون کہ میگوئی، ترک و ببرک و نانجیب و نا امین به یاد می آید، به یادت می آید اگسا و کام و خاد و واد، به یاد می آوری کہ در آن بیدادگاه های تاریخ بر فرزندان آزاده افغان زمین، چها رفت.

پلیگون کہ میگوئی، کشتار گاه های رژیم کودتا به یاد می آید. به یاد می آوری زنده به گور کردن ها را، به یاد می آوری کہ جنایتکاران ددمنش خلقی- پرچی، فرزندان آزاده این مهد و بوم را چگونه با دستان و چشمان بسته، ددمنشانه گلوله باران میکردند و در گور های دسته جمعی زیر خاک می نمودند.

پلیگون کہ میگوئی، سروری ها و نواب ها و امین ها و نجیب ها و یعقوبی ها و...، و صد ها و هزاران شکنجه گر و آدم گش و قاتل و جانی و بد فعل و بد عمل و دزد و قمار باز و بی کار و بی روزگار به یادت می آید کہ از شقه شقه کردن و دندان کشیدن و گوش و بینی بریدن و برق دادن و فحش و دشنام دادن و...، هموطنان خود چگونه لذت می بردند.

پلیگون که میگوئی، تجاوز رو سیه در ششم جدی ۱۳۵۸ به یادت می آید که چگونه ببرک لعین را سوار بر تانک روسی به افغانستان آوردند و کشور ما را نامردانه مورد تجاوز نظامی بی شرمانه خود قرار دادند.



پلیگون که میگوئی، توطئه، تخویف، تهدید، ترور، ترس، تباهی، توهین و تفرقه و تبعیض، جرم، جنایت، جاسوسی، جبونیت، رزالت، پستی و پلشتی به یادت می آید که چگونه از رو سیه توسط یک مشمت خلقی و پرچمی خود فروش و میهن فروش به سرزمین آبائی ما آورده شد و افغانستان را دستخوش مصیبت عظیمی ساخت که با درد و دریغ تا امروز ادامه دارد و انجام آن پیدا نیست.

پلیگون که میگوئی، آوارگی و دربدری و ظلم و قتل و کشتار و شکنجه و خون و خیانت و رزالت را به یاد می آوری که همه باهم در ارتباط تنگاتنگ بوده و از دست آورد های کودتای ننگین هفتم ثور ۱۳۵۷ اند. کودتای نامیمون و خونین ثور حتی یک دست آورد به درد بخوری برای میهن و مردم نداشت.

پلیگون که میگوئی، چهره های منفور وطن فروشان قرن را به یاد می آوری. به یاد می آوری که ببرک شیاد، آن شرف باخته تاریخ چگونه در وصف اشغالگران روسی گلو پاره میکرد و ننگین ترین و خونریزترین جنایتکار تاریخ، برژنف لعین و جنایتگستر را به آغوش می کشید و سر بر آستان او خم می کرد و بر چکمه های خونین عساکر روسی بوسه میزد.

پلیگون که میگوئی، تره کی کودن را به یاد می آوری که چگونه توسط شاگرد وفادار خود با بالشت خفه شد و به جهنم پیوست.

پلیگون که میگوئی، به یاد می آوری که حفیظ الله نامین چگونه توسط باداران روسی خود مسموم ساخته شد و بعد به گلوله بسته گردید. به یاد می آوری که آن جنایتکار قرن، چگونه داد و فریاد می کردند که فقط به یک میلیون کمونیست در افغانستان ضرورت دارند، یعنی اینکه بقیه را همه از دم تیغ شقاوت تان بکشید. به یاد می آوری که چگونه آن جلاد بی رحم قرن، به آن عده خواهران مظلوم ما که شوهران شان را سازمانهای جاسوسی شان از خانه و دفتر، از پُل و پُلوان و از باغ و راغ و از مکتب و پوهنتون و از دکان و کوه و کمر ربوده و به شکنجه گاه ها و دخمه ها و سیاه چال ها برده بودند و آن عزیزان مظلوم ما بعد از ماه ها تلاش و جست و جو و دویدن و تپیدن های بی نتیجه، خود را به حفیظ الله نامین میرساندند و سراغ عزیزان خود را میگرفتند و آن ددمنش بی نام

و ننگ و آن ملعبه هفت رنگ، نامردانه و زبونانه خطاب به آن خواهران و مادران مظلوم ما میگفت، شوهر شما پاکستان رفته، بروید یک شوهر دیگر بگیرید و.... پلیگون که میگوئی، نجیب نانجیب را به یاد می آوری که از شکنجه و قتل حتی در دفتر ریاست خاد نیز خودداری نمی کرد. او نه تنها از بابت جسامت خود، بلکه از نگاه ایجاد وحشت و دهشت و ترور و کشتار نیز به گاو شهرت یافته بود، یک گاو وحشی و دیوانه که فقط شاخ میزد و لگد میزد و خون می ریخت و از ریختن خون انسان لذت میبرد.



این است نمونه کوچکی از یک گوشه پلیگون پلچرخه که در آن بیش از ۵۰۰۰ از هموطنان سرافراز ما زنده به گور گردیده اند.

چه سرافراز سر هائی که در این قتلگاه بر باد رفته اند!

چه جوانان پرتلاش و پر انرژی و با صلابت ایکه در این پلیکونها زنده زنده زیر خاک گردیده اند! چه فامیل ها و خانواده هائی که بهترین عزیزان، دلبندان و جگرگوشه های شانرا ددمنشان خلقی و پرچمی و خادی در این پلیگون ها زنده زنده زیر خاک کرده و همه را برای همیشه داغدار ساخته و هزاران طفل این مرز و بوم را یتیم و بی سرپرست نموده اند.

پلیگون که میگوئی، ترس، واهمه، وحشت، دهشت، خون، خطا و خیانت در مقابلت مجسم می شود که خلقی ها و پرچمی های شرف باخته و بی وجدان در کشور من و تو هموطن، جاری ساختند و خمی هم بر ابرو نیاوردند.

پلیگون که میگوئی، هزاران هزار هموطن خونین تن و بی کفن را به یاد می آوری که جنایتکاران ددمنش خلقی و پرچمی از دم تیغ شقاوت خود کشیدند.

پلیگون که میگوئی، میلیون ها بیوه و یتیم و بی کس و کوی را به یاد می آوری که جنایتکاران بی همه چیز خلقی و پرچمی، برای ابد آرامش از زندگی و تبسم را از لبان آنها دزدیدند.
پلیگون که میگوئی، کودتای نامیمون هفتم ثور ۱۳۵۷ را به یاد می آوری.
پلیگون که میگوئی، تجاوز ششم جدی ۱۳۵۸ رو سیئه به افغانستان را به یاد می آوری.
پلیگون که میگوئی، قتل، کشتار، تجاوز، شکنجه، زندان، دخمه، وطن فروشی، خیانت و جنایت را به یاد می آوری.
پلیگون که میگوئی، زحمت، شقاوت، خباثت و خون و خاکستر را به یاد می آوری.
پلیگون که میگوئی، هزاران هزار قد های افراشته را به یاد می آوری که با قامت رسا، سر دادند و سنگر ندادند و با شهامت تمام به استقبال مرگ رفتند و چه سرود خوانان رفتند.
پلیگون که میگوئی، خونهای پاک ریخته شده صد ها و هزاران خواهر و برادر قامت افراشته را به یاد می آوری که در کنار گور های دسته جمعی و درست در آخرین لحظات زندگی پربار شان فریاد میکردند:

عقاب زخمی ام و میتوانیم کشتن

مگر محال بود لحظه کنی رام

تویی که پشت تو میلرزد از تصور مرگ

منم که زندگی دیگر است اعدام





ننگ و نفرین ابدی باد بر تمام خلقی ها و پرچمی های جنایت پیشه و میهن فروش!